

تحلیل تفسیر کریبکی از «عدم تعین معنا» در فلسفه دوم ویتگنشتاین با تکیه بر گرامر مفهوم «شکاکیت»

مژگان خلیلی*

(نویسنده مسئول)

علی اکبر احمدی افرمجانى**

چکیده

تف سیر کریبکی از پژوهش‌های ویتگنشتاین، در دو بخش: «پاردوکس شکاکانه» و «راه‌حل زبان خ صو صی» می‌گوید؛ محور پژوهش‌ها را، یک «تناقض شکاکانه معنا شناختی» گره‌خورده با «پیروی از قواعد» می‌سازد و باید سایر مسائل مهم‌اش را هم در همین راستا تفسیر کرد. مسئله این پژوهش، تحلیل ناواقع‌گرایانه بودن تفسیر کریبکی از «معنا» از رهگذر تفسیر گرامر واژه «شکاکیت» است. کریبکی نشان می‌دهد «معنا» ناشی از نسبتی خاص است بین «زبان» و «واقعیت»، که طبق شرایط خاصی درون «صورت زندگی» هستند و نتیجه این که «معنا» در جریان زندگی عملی ما، ابعاد متنوع دارد و می‌تواند فقط در یکی از کاربردهایش به معنای متعین به‌کار رود.

واژگان کلیدی: تف سیر کریبکی از ویتگنشتاین، پیروی از قاعده، عدم تعین معنا و زبان خ صو صی، صورت زندگی، گرامر شک‌گرایی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

mozghan.kh\@gmail.com

** دانشیار فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۰۷؛ تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۶/۲۹]

مقدمه

تفسیر خاص کریپکی^۱ از فلسفه ویتگنشتاین دوم، بر اساس استدلالی متفاوت با تفسیرهای رایج شکل گرفته که به نظر می‌آید همچنان از مباحث جذاب بین ویتگنشتاین پژوهان باقی بماند. ادبیات گسترده‌ای که حول این خوانش، با اصطلاح «کریپکنشتاین»^۲ شکل گرفته، خود گویاست. گفته می‌شود در مقالات آکادمیک بیش از سه هزار و هشتصد مورد به این تفسیر مشهور شک‌گرایانه، که محور کتاب^۳ کریپکی را می‌سازد، ارجاع داده شده است.

مسئله این پژوهش، تحلیل ناواقف‌گرایانه بودن تفسیر کریپکی از «معنا» در فلسفه ویتگنشتاین است، با این هدف که از منظر گرامر واژه «شکاکیت» به این خوانش مشهور نگاه کنیم و با گزینش نکاتی در نقد بیکر و هکر^۴ بر این تفسیر کریپکی و پاسخ مارتین کوش^۵، در راستای محور مسئله حاضر قرار بگیریم.

ابتدا درآمدی بر تفسیر کریپکی خواهیم داشت و گزارشی خلاصه از آن ارائه خواهیم کرد و بعد از آن، به نقد هکر و پاسخ کوش خواهیم پرداخت تا در ادامه به تحلیل مسئله «معنا» و تفسیر کریپکی از منظر شکاکیت بپردازیم که هم در میان نقدهای معروف روی تفسیر کریپکی کمتر به آن توجه شده و هم در میان بررسی‌های مثبت شده در پایگاه‌های مقالات و کتاب‌های موجود به زبان فارسی مربوط به تفسیر کریپکی، به موضوع از این منظر پرداخته نشده است.

۱. درآمدی بر تفسیر کریپکی از ویتگنشتاین

تفسیر کریپکی از پژوهش‌های ویتگنشتاین^۶ در دو بخش: «پارادوکس معنا شناختی»^۷ و «استدلال زبان خصوصی»^۸ می‌گوید؛ پایه ساختمان پژوهش‌های فلسفی را، «تناقض شکاکانه معنا شناختی»^۹ گره‌خورده با «پیروی از قواعد»^{۱۰} می‌سازد و باید سایر مسائل

کتاب را در همین راستا تفسیر کرد. به نظر او، پژوهش‌ها، دنبال فلسفه‌پردازی درباره معیار «معناداری زبان» است و در مسیر همین هدف، در قطعه‌های ۲۴۲ - ۱۴۳؛ حین بررسی‌های مربوط به بحث «پیروی از قاعده»، در قطعه ۲۰۱ به طرح تناقض شکاکانه، پرداخته می‌شود (Kripke, 1982: 7).

گفتنی است مفسران ویتگنشتاین سر تعین محور اصلی پژوهش‌ها، اختلاف نظر دارند اما در این میان؛ دیدگاه مشترکی هست و در این که؛ برهان زبان خصوصی از شماره ۲۴۳ شروع می‌شود و در قطعه‌های بعد آن ادامه پیدا می‌کند، باهم اتفاق نظر دارند. در حالی که، تفسیر کریپکی برخلاف آن باور دارد این برهان در شماره ۲۰۲ تحلیل شده و نتیجه‌اش هم مطرح شده است^{۱۱}. باید توجه داشت هدف کریپکی، به بیان صریح خودش، شرحی «مطابق» بر «فلسفه دوم ویتگنشتاین» نیست و تأکید می‌کند آگاهانه به مسائل مهم دیگر اشاره نکرده؛ تا نشان بدهد اگر همه آن‌ها، در پرتو این استدلال او، بازاندیشی بشوند، چطور راه به مسیر دیگری می‌گردد و بعدی دیگر از وجوه متعدد پژوهش‌ها تصویر می‌شود (Ibid: 2-70).

۲. تفسیر کریپکی از ویتگنشتاین دوم با تمرکز بر مسئله «معنا»

پارادوکس شکاکانه کریپکی «معنا شنا سانه» است اما هر دو بعد «وجود شناختی» و «معرفت شناختی» را با هم دارد:

- به لحاظ وجودشناختی می‌پرسد آیا معنا تعین دارد؟

- به لحاظ معرفت‌شناختی می‌پرسد آیا توجیه کافی برای معنایی که منظورمان است، داریم؟

از نظر کریپکی؛ اگر معنا تعین داشته باشد و واقعیتی بتواند ملاک آن باشد؛ همان، به لحاظ معرفت‌شناختی هم، توجیه‌گر آن خواهد بود؛ بنابراین این دو وجه وجود شنا سانه و

شناخت‌شناسانه، در یک نقطه به هم پیوند می‌خورند^{۱۲}. با چنین دیدگاهی است که مسئله پارادوکس ساز، در راستایی شکل می‌گیرد که شکاک کرییکی پیرسد؛ «بازی زبانی»^{۱۳} چه‌طور توجیه می‌شود و ملاک آن در واقعیت چیست؟ برای حل پارادوکس باید نگاه کنیم در عمل، چه «شرایطی» لازم داریم که، از «قاعده» تبعیت کنیم و چرا پیروی از آن، خصوصی و جدا از جمع، «معنا» ندارد.

۲-۱. بخش اول تفسیر: پارادوکس شکاکانه ویتگنشتاینی؛ «جنبه سلبی»

مسئله محوری کرییکی در بخش اول تف سیرش، این است که: «معناها تحت چه شرایطی به وجود می‌آیند؟» آن بخش‌هایی از «پژوهش‌ها» که به ماهیت «معنا» مربوط می‌شوند مشهورترین قطعه‌ها هستند، نظر ویتگنشتاین در بند مشهور ۴۳ بیان شده: «معنای یک واژه کاربرد آن در زبان است.» در واقع پارادوکس این جا است که تمام کاربردهای ما در «بازی‌های زبانی» می‌توانند طوری تف سیر شوند که با عمل ما مطابقت داشته و یا با آن مخالف تلقی شوند بنابراین پارادوکس شکاکانه می‌پرسد: «چه چیزی تعیین می‌کند کدام تفسیر درست است؟» کرییکی معتقد است این پارادوکس شکاکانه‌اش در مورد همه کاربردهای معنادار زبان مطرح است اما به تبعیت از روش ویتگنشتاین، آن را با یک مثال مشخص ریاضی توضیح می‌دهد و می‌گوید در نگاه اول به نظر می‌آید معنی نماد جمع «+» «plus» به مفهوم «جمع» دلالت می‌کند. حال فرض کنیم با شکاک بر خورد کرده‌ایم، می‌پرسد حاصل جمع عبارت ریاضی «۵۷+۶۸» به روش شما چه‌طور به دست می‌آید؟ طبیعی است در پاسخ، توضیح روش متعارف‌مان را برای عملیات جمع می‌شنود و دست آخر جواب را که: «۱۲۵» است. اگر در ادامه پیرسد معیاران برای روشی که شرح دادید چیست، چه جوابی بدهیم؟

و بساز اگر در ادامه ادعا کند او از راه دیگری آن را انجام می‌دهد و به جواب دیگری می‌رسد، چه‌طور باید ثابت کنیم روش و جواب ما درست است؟ (Kripke, 1982: 8-)

جواب کریپکی این است که هیچ دلیلی نداریم! فقط می‌توانیم بگوییم به خاطر «کاربردهای قبلی» روش خودمان را درست می‌دانیم، یعنی؛ در گذشته از میان امکان‌های فراوان برای «عملیات جمع» این روش را انتخاب کرده‌ایم و چون همیشه آن را از این راه انجام داده‌ایم، این گزینش، کاربرد پیدا کرده است. حال اگر شکاک کریپکی بگوید اما من به جای نشانه «plus» از «quus»^{۱۴} استفاده می‌کنم و روش‌ام هم این است که اگر دو عددی که می‌خواهم جمع بزنم هر دو کوچک‌تر از ۵۷ باشند، جمع‌زدن شان، به همان روش عرفی شماست و جواب من هم «۱۲۵»؛ ولی طبق قانون جمع من، اگر فقط یکی یا هر دو عدد از ۵۷ بزرگ‌تر باشند، حاصل شان، همیشه «۵» است. در این عبارت هم چون یکی از دو عدد از ۵۷ بزرگ‌تر است؛ جواب‌اش برای من «۵» است (Ibid).

$$x \oplus y = x + y, \text{ if } x, y < 57 \\ = 5 \text{ otherwise.}$$

آیا به صرف این که روش ما تا به حال به این «معنا» از عملیات جمع، دلالت می‌کرده می‌توانیم ادعا کنیم روش جمع ما درست است؟
به باور کریپکی؛ هیچ ضمانتی درباره معنی «حالا» و یا «آینده»ی «علامت جمع» نداریم. فقط می‌توانیم درباره معنای کاربردهای «گذشته»ی آن حرف بزنیم. پس اگر ادعای شکاک کریپکی درست باشد؛ جایگزینی یک نشانه با نشانه دیگر معنایی ندارد و دل‌خواهی^{۱۵} است (Ibid: 13). هر بار که واژه‌ای را به کار می‌بریم تیری در تاریکی پرتاب می‌کنیم، حتی اگر بخواهیم می‌توانیم هر واژه‌ای را در حال حاضر، مطابق با تفسیر دلخواهمان به کار ببریم (Ibid: 55).

به بیان پرتی، کریپکی می‌گوید: نکند اصلاً چیزی در واقعیت وجود ندارد که بخواهد به نشانه‌ها معنا ببخشد، و آیا می‌شود که من درباره قواعد تصمیم بگیرم که چه باشند و

چه نباشند؟ (Preiti, 2003: 74).

به نظر کریپکی اگر علامت (+) یا هر واژه دیگری در زبان، امروزه برای ما معنا دارد؛ فقط به این دلیل است که در گذشته، به راه‌های ممکن دیگر توجه نکرده‌ایم و امروز عادت داریم جواب هر موردی را طبق همان راه گذشته به دست بیاوریم (8: WRPL).

بنابراین بر اساس تفسیر کریپکی از ویتگنشتاین، وقتی از چگونگی شکل‌گیری معنا حرف می‌زنیم، نمی‌توانیم درباره شرایط صدق^{۱۶} کاربرد واژه‌ها چیزی بگوییم و فقط می‌توانیم درباره شرایط بیان‌پذیری^{۱۷} حرف بزنیم؛ یعنی شرایطی که از طرف کاربران زبان جامعه، موقع کاربرد واژه‌ها به رسمیت شناخته می‌شود. بر این اساس، قاعده راه، شرایط به وجود آمدن معناها تعیین می‌کند و می‌توان گفت؛ نحوه به‌وجود آمدن معناها، صدق و کذب بردار نیست^{۱۸}.

و حالا نمی‌دانیم برای پاسخ دادن به عبارت ۵۷+۶۸ از کدام قاعده به‌سازید استفاده کنیم. ویتگنشتاین در بند ۱۹۸ تأکید می‌کند شخص تا آن‌جا از علامت پیروی می‌کند که یک کاربرد متداول^{۱۹} برای یک عادت^{۲۰}، وجود داشته باشد (198: PI).

تعداد زیادی از شارحان، نظیر برایان مگی برایین باورند راه‌حل ویتگنشتاین این است که؛ جامعه تعیین می‌کند چه چیزی پیروی از قاعده است و افراد را برای اطاعت از آن، آموزش می‌دهد و تربیت می‌کند (337: Magee, 2001).

اما کریپکی، «معنا» را مطابق فهم شهودی ما، هنجارمند می‌داند و می‌نویسد؛ وقتی از نماد جمع (+) معنای جمع کردن را منظور داریم، رابطه بین منظور من و این که چه طور می‌خواهم به عبارت (۵۷+۶۸) جواب بدهم، هنجارین است، چون می‌خواهم مطابقت گذشته با حال را حفظ کنم (73: Kripke, 1982).

۲-۲. بخش دوم تفسیر: راه حل شکاکانه؛ «جنبه ایجابی»

تحلیل تفسیر کریپکی از «عدم تعین معنا»... (مژگان خلیلی و علی اکبر احمدی افرمجانی) ۱۳

کریپکی دو «راه حل» متقابل برای پاسخ به چالش شکاک در نظر می گیرد:

راه حل مستقیم: او پاسخ های احتمالی مستقیم به پارادوکس شکاک اش را با حوصله جواب می دهد و می گوید هیچ کدام پاسخ گو نیستند؛ از آن جا که بررسی این واکنش ها و پاسخ کریپکی، در راستای هدف مقاله حاضر نیست؛ از شرح آن ها صرف نظر می کنم.^{۲۱} از نظر کریپکی راه حل مستقیم زمانی مورد قبول است که در قدم اول پذیرفته باشیم شکاکیت شکاک، غیرممکن است و بشود از راهی، درستی اصلی را که شکاک به آن تردید وارد کرده، اثبات کرد.

راه حل شکاکانه: این راه حل، پاسخی است که کریپکی برای پاسخ به چالش شکاکانه معنا انتخاب می کند، به این ترتیب که همه ادعاهای شکاک را قبول می کند و اصرار دارد با وجود این وضعیت، می تواند با آن زندگی کند. به عبارتی در این راه حل، نشان داده می شود شکاکیت غیرمنطقی نیست و اگرچه نمی توانیم به شکاک پاسخ بدهیم، اما در مورد مسئله مورد تردید، نیازی هم به پاسخ دادن نداریم و شکاک فقط خواسته نشان بدهد از باوری خاص و روش خاصی که به آن عمل می کنیم؛ نمی توانیم دفاع کنیم (Ibid: 66).

مطابق با آنچه موریس در تفسیر کریپکی، «شکاکیت نسبت گرایانه»^{۲۲} می نامد، شرایط تضمین شده «بیان پذیری» با شرایط تضمین شده «انکار پذیری»^{۲۳} تطابق ندارد و عاملی که جواب «۱۲۵» را بیان پذیر می کند فقط وجود جوامعی است که بر اساس معیارهایشان، این جواب را درست می دانند و این، مانع از وجود جامعه دیگری نمی شود که جواب (۱۲۵) را، نادرست بدانند. بنابراین شاید مشکل این جاست معنایی که از مفهوم «صدق» یا «واقعیت» در نظر داریم، دقیق مشخص نکرده ایم و در واقع باید بگوییم: «هر درستی همزمان می تواند نادرست هم باشد». بنابراین ملاک معنا از نظر او، یک واقعیت اجتماعی است که هر چند «عینی»^{۲۴} نیست اما می تواند «بین الذهانی» یا «بیناسوژه ای»^{۲۵} باشد (Morris, 2007: 282-279).

۲-۲-۱. راه حل شکاکانه استدلال علیه «زبان خصوصی»:

مسئله «زبان خصوصی»، بیش از هر موضوع دیگری در فلسفه دوم ویتگنشتاین مورد توجه قرار گرفته است. دیوید پیرس^{۲۶} استدلال «زبان خصوصی» را محور اصلی^{۲۷} پژوهش‌های فلسفی دانسته و تحلیل‌ها و تزیی‌ها را که به پیوند بین «زبان خصوصی» و یک ساختار پیش‌زبانی پیچیده می‌پردازند، درخور توجه و تأمل می‌داند (Pears, 1988: ۳۶۱).

ویتگنشتاین با توصیف و تحلیل مثال‌های متعدد روزمره، در شماره‌های ۲۴۳ تا ۳۱۵ نشان می‌دهد که چه‌طور تلقی اشتباه رایج، از طرز دستیابی به معنای واژه‌ها از راه تعریف اشاری^{۲۸} صرف، به واژه‌های مربوط به تجربه درونی شخصی، هم تعمیم داده شده و فکر می‌کنیم معنای واژه‌هایی مثل «درد» را با اشاره به احساس درونی آن به دست می‌آوریم و همین پنداشته نادرست باعث شده بعضی قائل به «زبان خصوصی» بشوند.

مک‌گین می‌گوید امکان شکل‌دهی زبانی که نشانه‌های آن معنای شخصی داشته باشند وجود ندارد^{۲۹}. چنین پنداشتی با کوژیتوی مشهور دکارت؛ به‌تکای زبان خصوصی شهودی، مرسوم شد که اصالت عقل جدید را بنیان گذاشت و با آن ارتباط زبانی ما در مسیر رسیدن به شناخت، به تجربه درونی فردی، فهم جهان بیرون و دیگران پیوند خورد (McGinn, 1997: 116-192).

گلاک می‌نویسد: اگر زبان خصوصی ممکن هم باشد؛ یعنی چیزی که فقط برای «من» درست است و معیاری غیر از «من» وجود ندارد (Glock, 1996: 312). استرن می‌گوید در این شرایط، مقدمات لازم برای این که یک نفر بتواند چیزی بگوید از اساس آماده نشده است (Stern, 1995: 182). هرکس می‌نویسد؛ دغدغه ویتگنشتاین در مورد قواعد، ری‌شه‌های خطای فلسفی در زبان و به‌ویژه ری‌شه‌های گرامری آن است

تحلیل تفسیر کریپکی از «عدم تعیین معنا»... (مژگان خلیلی و علی اکبر احمدی افرمجان) ۱۵

(Hacker, 1998: 15-17).

اما کریپکی از زاویه دیگری به مفهوم «خ صو صی» نگاه می‌کند؛ از نظر او، منظور ویتگنشتاین از رد «خ صو صی» بودن زبان این است که در تعیین «درستی» یا «نادرستی» کاربردی معنادار؛ حداقل به دو نفر نیاز داریم^۳ (Kripke, 1982: 62-68).

۲-۲-۲. راه حل شکاکانه: سه مفهوم کریپکنشتاینی «توافق»، «صورت‌زندگی» و «معیار»

ویتگنشتاین کریپکی می‌گوید: برای بررسی این که نظام تولیدکننده معنای یک‌زبان چه‌طور شکل می‌گیرد باید ببینیم نسبت‌های معنایشان، در چه شرایطی شکل می‌گیرند و چه نقشی در زندگی‌مان بازی می‌کنند. او پیشنهاد می‌کند برای شروع؛ بنا به توصیه ویتگنشتاین، به جای فکر کردن با پیش‌فرض‌های قبلی، فقط نگاه کنیم در عمل چه شرایطی بیان‌های ما را مجاز اعلام کرده؛ تبدیل به قاعده می‌کنند. درباره این «شرایط» هم توجه داشته باشیم دنبال شرایط درستی پیروی از قاعده نیستیم؛ چون قرار نیست با راه‌حلی «مستقیم» به شکاک جواب بدهیم. بلکه «شرایط بیان‌پذیری» به فرد اجازه می‌دهد در موقعیتی معین بگوید باید از قاعده‌اش به فلان روش، پیروی کند. بنابراین واقعیت مستقلی در بیرون نیست که با آن بگوید راه او درست بوده یا نه. پس با چه شرایطی می‌توان گفت اشتباه کرده و یا قاعده را نادرست به کار برده است؟ (Ibid: 86).

برای پاسخ به این سوال، باید بگوییم توجیه درستی یا نادرستی قاعده، به این بستگی دارد ببینیم آیا شخص به مسئله موردنظر؛ پاسخ‌های موافق با معیار پذیرفته شده در «صورت‌زندگی» مربوط به «بازی‌زبانی» ای که انتخاب کرده، می‌دهد یا نه (Ibid: 93).

بنابراین اگر «توافق» عام قرارداد شده برای پاسخ‌های جامعه به یک مسئله مشخص نباشد هیچ «بازی» ای شکل نمی‌گیرد (Ibid: 95). کریپکی درباره «معیار» نیز با تکیه

بر بند ۵۸۰ پژوهش‌ها می‌گوید: «یک فرآیند درونی نیاز به معیارهای بیرونی دارد.» که همان شرایط قابل مشاهده در عمل یک فرد هستند (Ibid: 98-100) مجموعه پاسخ‌هایی هم که ما درباره آن‌ها توافق می‌کنیم و راهی که آن‌ها با فعالیت‌های ما درهم می‌آمیزند؛ «صورتی از زندگی» ماست. کریپکی می‌گوید؛ تلاش برای توافق را به‌تنهایی انجام نمی‌دهیم بلکه در یک سبک زندگی خاص مشارکت داریم که «معنا» را می‌سازد و «هیچ پارادایم پیش‌موجودی، از شیوه‌ای که باید مفاهیم ما بر اساس آن به کار روند بر «صورت‌زندگی» ما استوار نیست ...» (Kripke, 1982: 105) و «هیچ امر نظری، پیش‌موجودی و ماتقدمی برای فهم علامت جمع نداریم ...» (Ibid:97) ... پس افرادی که در دادن پاسخ به روش quass با هم توافق کرده‌اند در نوع دیگری از صورت‌مشترک زندگی، زیست می‌کنند که ما درکی از آن نداریم (Ibid: 97).

۳. گزارشی از پرونده نقد هکر و دفاعیه مارتین کوش

بیکر^{۳۱} و هکر^{۳۲} در واکنش مخالف علیه کریپکی معتقدند تفسیر او از بندهای انتخابی‌اش از پژوهش‌ها با منظوری که خود ویتگنشتاین در نظر داشته، در تقابل است (Baker & Hacker, 1984: 27).

هکر معتقد است با این که بندهای ۲۴۳ تا ۳۱۵ پژوهش‌ها، در مورد «زبان خصوصی» است و ویتگنشتاین می‌خواهد مبانی پذیرفته نادرست مکتب‌های فلسفی دکارت به بعد را نشان دهد^{۳۳} (Hacker & B., 1997: 16-21).

هکر در رد تفسیر کریپکی از ساختار پژوهش‌ها می‌نویسد؛ نسخه‌های دست‌نویس ویتگنشتاین نشان می‌دهد پیروی از قاعده، روشی است که مستقیم ربطی به رفتار اجتماعی ندارد؛ مگر این که بگوییم؛ نوعی فعالیت است و زبان لزوما حاوی امری اجتماعی نیست (Hacker, 2001: 250-255).

از آن جاکه پرونده ایرادهای هکر از کریپکی، قطورتر از گنجایش و محدوده این

تحلیل تفسیر کریپکی از «عدم تعین معنا»... (مژگان خلیلی و علی اکبر احمدی افرمجان) ۱۷

پژوهش است، در ادامه؛ با تکیه بر دفاعیهٔ مارتین کوش^{۳۴} مقابل این پرونده، تلاش می‌کنم در گزینشی خاص به نکات مهمی بپردازم که برای درک استدلال کریپکی ضروری است. کوش از مدافعان تفسیر کریپکنشتاینی است و در فصل پایانی کتابی که در دفاع تفسیر پیروی از قاعدهٔ کریپکی^{۳۵} نوشته، نقدهای بیکر و هکر را بررسی می‌کند. او در مقدمهٔ این فصل با اشاره به این که؛ نقد مخالف بیکر و هکر، به‌طور گسترده مورد پذیرش قرار گرفته و برخی مفسران مشهور ویتگنشتاین مثل؛ کورا دیاموند^{۳۶} و مردیت ویلیامز^{۳۷} آن را کاملاً قانع‌کننده دانسته‌اند؛ می‌نویسد اما در مقابل، به‌ندرت خود بیکر و هکر، مخالف‌هایی مثل جین هیل^{۳۸} و ادوارد کریگ^{۳۹} داشته‌اند و نیز پروندهٔ خرده‌گیری‌هایشان علیه کریپکنشتاین، خیلی کم به چالش طلبیده شده است. کوش می‌گوید خودش دیدگاهی میان این افراط و تفریط پذیرش یا انکار نقد این دو اندیشمند را، انتخاب کرده است (Kusch, 2006: ۲۳۶).

کوش به‌طور کلی معتقد است که جامعه در تعین شناخت و معنا نقش دارد و از نگاه او، با این که؛ بیکر و هکر موفق شده‌اند، بعضی اشتباهات متن کریپکنشتاین را نشان بدهند اما هستهٔ اصلی تفسیر کریپکنشتاینی از حملات آن دو، جان سالم به‌در برده است (Ibid) دفاعیهٔ کوش در یازده شماره، ارائه شده است:

ایراد شمارهٔ ۱: «ویتگنشتاین و شکاکیت»^{۴۰} بیکر و هکر به شکاک خطاب کردن ویتگنشتاین معترض‌اند و می‌گویند خود ویتگنشتاین شکاکیت را بی‌معنا دانسته و اعتراض دارند که چرا ویتگنشتاین طرفدار عقل متعارف معرفی شده است.

پاسخ کوش به ایراد شمارهٔ ۱: کوش می‌گوید از نظر ویتگنشتاین، شک داشتن به چیزی که نمی‌توانیم از آن سؤالی بپرسیم، بی‌معناست چون شک فقط درحالتی است که سؤالی در میان باشد، بنابراین تلقی کریپکی از این جهت است که با دو ویتگنشتاین جدل دارد؛ یکی شکاکیتی که به نظریه‌پردازی‌های فلسفی حمله‌ور شده و آن دیگری که در جایگاه

مدافع عقل متعارف؛ نشسته و هر چند ویتگنشتاین از تئوری پردازی دوری می کند، اما اشتیاق زیادش برای دفاع از عقل متعارف، از متن گفتارش هویداست (Ibid: 238-240). ایراد شماره ۲: «بیمار ویتگنشتاین»^{۴۱} بیکر و هکر، تفسیر کریپکنشتاینی پیروی از قاعده را اشتباه می دانند و باور دارند؛ هدف مشاهده های ویتگنشتاین این است که نشان دهد کاربردهای یک قاعده، از چه راهی تعیین می شود.

پاسخ مارتین کوش به ایراد شماره ۲: کوش می گوید؛ اگر «بیمار ویتگنشتاین» را همان کسی ببینیم که در این جدل در جایگاه طرفداری از تعیین گرایی نشسته. می توانیم متن پژوهش ها را به صورت گفت و گویی بین بیمار و روان درمانگر ببینیم، بیماری که به تناسب موقعیت اش، مدافع شناخت یقینی ای است که در نتیجه تئوری های رایج فلسفی برایش شکل گرفته و ویتگنشتاین در جایگاه روان درمانگری که سعی دارد با تحت فشار قراردادن بیمار در سیری دیالکتیکی، شناخت درمانی اش کند تا توانایی تغییر نگرش اش را به دست بیاورد (Ibid: 241-243).

ایراد شماره ۳: «امور واقع و فراواقع»^{۴۲} بیکر و هکر به این حرف کریپکی اعتراض دارند که می نویسد؛ ویتگنشتاین با شک و تردید می گوید در واقعیت، هیچ حقیقتی برای معنای جمع، در دست نداریم و مدعی اند بند ۱۸۷ پژوهش ها در تقابل با آن است و می نویسند ویتگنشتاین تئوری پرداز فلسفی را رد می کند نه اطمینان از زندگی روزمره را و باید توجه داشت که این واقعیت برای ویتگنشتاین دارای زمان و مکان نیست.

پاسخ مارتین کوش به ایراد شماره ۳: کوش می نویسد کریپکی هم کاملاً چنین تمایزی را پذیرفته و برای او، بین گفتمان روزمره بی ضرر و وسوسه سوء تفاهم آمیز کردن شان در پرتو سوژه های فلسفی تفاوت هست و تأکید می کند که هیچ فراواقعیتی در ذهن من نیست، به معنی جمع، اضافه کنم تا بگویم چه کاری باید انجام بدهم که با این کاربرد از معنا موافق باشم اما نکته ی مهم پرسش دیگری است، این که چه کاری باید

تحلیل تفسیر کریپکی از «عدم تعیین معنا»... (مژگان خلیلی و علی اکبر احمدی افرمجان) ۱۹

انجام بدهم تا موافق این معنا باشم. کریپکی کاملاً تأیید می‌کند ما شکی در مورد دریافت‌های روزمره در تبعیت قاعده نداریم (Ibid: 243-245).

ایراد شماره ۴: «ارتباط میان قطعه‌های ۱۹۸ و ۲۰۱ پژوهش‌ها»^{۴۳} هکر و بیکر تلقی بند ۲۰۱ را به عنوان پارادوکس شکاکانه ویتگنشتاین، تحریف متن او می‌دانند.

پاسخ مارتین کوش به ایراد شماره ۴: کوش در این مورد با بیکر و هکر موافق بوده و می‌گوید این تلقی کریپکی، از بند ۲۰۱ نادرست است. از نظر کوش؛ ویتگنشتاین قبلاً مسئله تفسیرهای متعدد را، در بند ۱۹۸؛ بدون ارجاع و اشاره به پارادوکس، ارائه و مهم‌تر از آن، بلافاصله راه‌حل را اعلام کرده که برای پیروی از یک قاعده، نیازی به تفسیر یا یک دستورالعمل نیست بلکه آن، مهارت انجام یک فن است. اما کوش می‌نویسد؛ باید قبول کرد سیر پژوهش‌های درمانی ویتگنشتاین، دقیقاً مطابق با دیالکتیک شک‌گرایانه شکاک درجست وجوی ملاک معنا، نیست، بلکه پارادوکس شکاکانه، نقد یک به یک تلاش‌ها برای پاسخ مستقیم به آن، صورت‌بندی کردن ساختار پارادوکس و دست آخر؛ راه‌حل شکاکانه یا انحلال شک است^{۴۴}. به باور کوش، کتاب کریپکی، «بازسازی معقول»^{۴۵} متن ویتگنشتاین است (Ibid: 245-248).

ایراد شماره ۵: «بند ۱۹۹ پژوهش‌ها، فردگرایی در برابر جمع‌گرایی»^{۴۶} بیکر و هکر برداشت جامعه‌شناسانه کریپکشتاین را از قطعه ۱۹۹ پژوهش‌های ویتگنشتاین به نقد می‌کشند و معترض‌اند که منظور ویتگنشتاین از واژه‌های «آداب و رسوم» تأییدی بر نگرش جامعه‌محورش نیست، بلکه تأکید او بر این است که اگر چیزی بخواهد به قاعده تبدیل شود، باید بیش از یک‌بار به کار رود.

پاسخ مارتین کوش به ایراد شماره ۵: کوش با توجه دادن به ریشه این واژه‌ها در زبان و سنت ادبیات قدیمی آلمان، می‌گوید معنای این واژه‌ها در صدساله گذشته تغییر نکرده و تردیدی نیست که ویتگنشتاین “Gepfl ogenheiten”، “Gebräuche”

یا "Institutionen" را به همان معنایی که در زبان مادری آلمانی به کار می‌روند؛ در نظر دارد (Ibid: 248-250).

ایراد شماره ۶: «قطعه ۲۰۲ و عمل»^{۴۷} بند ۲۰۲ درباره تمرین یک مهارت عملی حرف می‌زند و آن را همان تحقق قاعده می‌داند؛ قانونی که نمی‌تواند خصوصی باشد. کریپکی مدعی است که ویتگنشتاین همان ابتدای این بند، زبان خصوصی را رد می‌کند؛ اما رأی بیکر و هکر، در مقابل با او این است، حرف اصلی ویتگنشتاین در همان جمله اول، آمده و می‌گوید کسب مهارت عملی مخالفت با تفسیر یا نظریه است (Ibid: 250-252).

پاسخ مارتین کوش به ایراد شماره ۶: کوش می‌نویسد ویتگنشتاین به روشنی مخاطب را به سنت یا آداب اجتماعی قلمداد کردن این مهارت‌های عملی روزمره دعوت می‌کند؛ بنابراین به سختی قابل قبول است که عمل را در این جا فقط تمرین و نه تفسیر یا تئوری زبان تلقی کنیم (Ibid).

ایراد شماره ۷: «تاریخچه قطعات ۲۰۱ و ۲۰۲»^{۴۸} هکر در رد تفسیر کریپکی از ساختار بندهای پژوهش‌ها می‌نویسد؛ پیشینه تاریخی قطعه‌های ۲۰۱ و ۲۰۲ نشان می‌دهد. این قسمت‌ها، محور مرکزی محتوای کتاب نیستند و پایه اصلی بندهای ۲۰۱ تا ۲۰۳، نگاه ژرف داشتن به بند ۱۹۸ است و نمی‌توان آن را به چشم یک پارادوکس جدید دید (Ibid: 252-254).

پاسخ مارتین کوش به ایراد شماره ۷: کوش می‌گوید این متن کاوی تاریخ‌شناسانه در چهار جلد، بی‌شک، جالب است؛ اما واقعاً ضربه قاطعی بر پیکر تفسیر کریپکی وارد می‌کند؟ شاید ویتگنشتاین خیلی ناگهانی متوجه شده این دو قطعه می‌توانند از استدلال درباره شناخت جدا شوند و نقش مرکزی بیش‌تری پیدا کنند. او اغلب نوشته‌هایش را جابجا می‌کرده است (Ibid).

ایراد شماره ۸: «استدلال برهان خصوصی واقعی»^{۴۹} این ایراد به تفسیر کریپکشتاینی

تحلیل تفسیر کریپکی از «عدم تعین معنا»... (مژگان خلیلی و علی اکبر احمدی افرمجان) ۲۱

ساختار پژوهش‌ها مربوط می‌شود و خلاف نظر دیدگاه سنتی کریپکی درباره برهان خصوصی واقعی، بیکر و هکر به این بازسازی ساختاری سه بخشی کریپکشتاین اعتراض دارند.

پاسخ مارتین کوش به ایراد شماره ۸: کوش باور دارد هر کس پیروی از قاعده را به طرحی برای ارائه یک راه‌حل اجتماعی تعبیر کند، حتماً دو دیدگاه درباره جایگاه استدلال زبان خصوصی را نزدیک به هم می‌بیند. روح حاکم بر هر دو و نتیجه خروجی نهایی‌شان مشابه است و اگر ایراد به برهان خصوصی کریپکی وارد هم باشد، صدمه‌ای به قلب تفسیر کریپکشتاینی نمی‌زند (Ibid: 254-255).

ایراد شماره ۹: «رابینسون کروزوئه»^{۵۰} بیکر و هکر به استناد عباراتی از دست‌نوشته‌های منتشر نشده، معتقدند ویتگنشتاین با پیروی از قاعده به‌طور خصوصی مشکلی ندارد. رابینسون کروزوئه‌ای که در جزیره تک‌افتاده خود می‌تواند با خودش صحبت کند، اگر کسی دیگر او را ببیند می‌تواند زبان‌اش را یاد بگیرد. یک انسان می‌تواند خودش را به اطاعت، سرزنش و یا مجازات وادارد و در یک مونولوگ از خودش سوال کند و پاسخ بدهد.

پاسخ مارتین کوش به ایراد شماره ۹: کوش می‌گوید از کجا معلوم که به گفته متفکر برجسته ایک فون سوینی^{۵۱} ویتگنشتاین بعداً نظرش را تغییر نداده باشد. ویتگنشتاین با ایجاد قرینه در باب این موضوع می‌خواهد ما بین چیزی که می‌توانیم تصور کنیم و چیزی که نمی‌توانیم، تفاوت قائل بشویم. ما می‌توانیم گروهی از افراد را تصور کنیم که فقط یک جمله بگویند یا فیلمی را تخیل کنیم و زبانی برایش بسازیم؛ اما چیزی که نمی‌توانیم تصور کنیم یا انجام‌دهیم این است که بتوانیم تعریف‌اشاری خصوصی داشته باشیم (Ibid: ۲۵۶-۲۵۷).

ایراد شماره ۱۰: «توافق»^{۵۲} رویکرد بیکر و هکر، در مورد «توافق» طوری است که «مقوم» را به ویتگنشتاین کریپکی نسبت می‌دهند و «چارچوب» را به ویتگنشتاین واقعی

و از نبود «چارچوب» در تفسیر کریپکی گله‌مندند.

پاسخ مارتین کوش به ایراد شماره ۱۰: کوش می‌گوید در پاسخ دوچیز می‌توان گفت: اولاً در نظر ویتگنشتاین هم معیار برای یادگرفتن ضرب از طرف کودک به روش مشابهی که دیگران انجام می‌دهند این است درمسیری قرار بگیرد که همه آن قاعده را، به شیوه آموزش داده شده به کار ببرند. دوم این‌که؛ نه کریپکی و نه ویتگنشتاین دنبال نقش محوری‌دادن به توافق نبوده و به‌صراحت می‌گویند توافق یک چارچوب است و نقش مهمی در دریافت معنا دارد (Ibid: 257-259).

ایراد شماره ۱۱: «صدق و شرایط بیان‌پذیری»^{۵۳} بیکر و هکر این ادعای کریپکی را رد می‌کنند که مطابق با آن ویتگنشتاین در بندهای ۱ تا ۱۳۷، نقد نظریه زبان تراکتاتوسی را به‌عنوان اولین قدم برای راه‌حل پارادوکس شکاکیت در نظر می‌گیرد تا شرایط بیان‌پذیری را جایگزین نظریه صدق تراکتاتوسی کند.

پاسخ مارتین کوش به ایراد شماره ۱۱: کوش می‌گوید من از کریپکی در این‌که آیا نقد منصفانه‌ای از تراکتاتوس داشته یا نه، طرفداری نمی‌کنم ولی کریپکی صرفاً دنبال ایجاد تضادی قابل‌مقایسه بین ویتگنشتاین اول و دوم است (Ibid: 259-263).

در مورد اشکال شماره ۴، ایراد بیکر و هکر وارد است، اما کریپکی به این مسئله آگاهی دارد و به گفته خودش، قصد دارد از میان تفاسیر مختلفی که پژوهش‌ها مستعد آن است، تفسیر خودش را ارائه کند، بگوید مسئله به نظرش چه‌طور آمده، تقسیم‌بندی پژوهش‌ها را هم در همین راستا انجام می‌دهد، همان‌که کوش، «بازسازی معقول» می‌نامد؛ منتقدان زیادی گفته‌اند این کار با سبک ویتگنشتاین سازگاری ندارد، اما به‌نظر می‌آید کریپکی بیش‌تر، به ماهیت مسئله‌ای که در متن ویتگنشتاین پیدا کرده، توجه دارد.

در مورد بند ۱۹۹ و ایراد شماره ۵، به نظر می‌رسد کریپکی، کاری به درستی یا نادرستی یکی از دو تفسیر فردگرایی در برابر جمع‌گرایی ندارد، فقط «قانون» بدون «جمع» برایش

تحلیل تفسیر کرپیکی از «عدم تعیین معنا»... (مژگان خلیلی و علی اکبر احمدی افرمجان) ۲۳

معنایی ندارد و تفسیر جمع گرایانه را برای ارائه تصویری از پنداشته‌ای که ما از «معنا» داریم، مناسب می‌داند.

در مورد قطعه ۲۰۲ که در ایراد شماره ۶ مطرح شده، متفکران دیگر هم، این برداشت نادرست را دارند، اما توجه نداشته‌اند، برای کرپیکی؛ معنا؛ نشانه به علاوه تفسیر نیست^{۵۴}. بلکه چارچوبی از عمل و تفسیر غیر قابل تفکیک است که با آن، معنای گذشته را در زمان حال نیز به کار می‌بریم (Ibid: 86).

۴. نقد و بررسی انتقادهای «بیکر و هکر» و دفاعیه «مارتین کوش»

بنا به هدف پژوهش حاضر، اشکال‌های بیکر و هکر را، می‌توان ذیل سه دسته کلی، تحلیل کرد:

۴-۱. اختلاف نظر درباره «شماره‌بند‌های پژوهش‌ها»: ایرادهای شماره ۴، ۵، ۶ و ۷

در مورد ایراد شماره ۷ جدل درباره تاریخچه قطعات ۲۰۱ و ۲۰۲ و تعیین تکلیف نهایی برایشان، با توجه به سبک ناشی از گفتار و نوشتار بدیع ویتگنشتاین، بیهوده است، چون متن چندصدایی او، ویژگی‌های موسیقایی دارد تا مسائل را چندبعدی نشان بدهد.

۴-۲. اختلاف نظر درباره «ماهیت مسئله مورد نظر»: ایرادهای شماره ۳، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱

و اما درباره شرایط بیان‌پذیری و اشکال شماره ۱۱ به نظر می‌رسد جایگزینی شرایط بیان‌پذیری با نظریه صدق تراکتاتوسی خدشه‌ای جدی به کلیت فلسفه دوم وارد نمی‌کند، هر چند باید کرپیکی فصل دیگری باز می‌کرد تا منظورش را از «صورت زندگی» که شرایط بیان و توافق از آن ریشه می‌گیرند، توضیح دهد.

۴-۳. مسئله «عدم تعیین معنا و شکاکیت»: ایرادهای شماره ۱ و ۲

ایرادهای مربوط به تعیین معنا و شکاکیت، نکاتی مهم در بردارند که از رهگذر آنها، می‌توانیم به محور اصلی پژوهش‌های ویتگنشتاین از منظر پژوهش حاضر، بپردازیم:

۴-۳-۱. گرامر واژه «شک» و «فلسفه» از منظر ویتگنشتاین

در مورد اشکال شماره ۳ و «امور واقع و فراواقع» همان‌طور که کوش پاسخ می‌دهد کریپکی به گرامر ویتگنشتاینی مفاهیم آگاه است اما فقط به یک موضوع مشخص می‌پردازد، هرچند استخراج یک موضوع و همزمان انگشت‌گذاشتن روی مبانی‌ای که با سایر مباحث ویتگنشتاین پیوند دارد معضلی است گریبان‌گیر روش کریپکی و غیر قابل دفاع.

درباره استدلال برهان خصوصی واقعی و اشکال شماره ۸ به‌نظر می‌رسد پیوندی که کریپکی بین دو اصل مهم «پیروی از قاعده» و «زبان خصوصی» برقرار می‌کند، فراتر از توضیح کوش، به عمق مسئله عدم تعیین معنا و پیوند دو مفهوم «معیار» و «توافق» در نسبت با «صورت زندگی» برمی‌گردد که در مسیر حل پارادوکس نقش مهمی بازی می‌کند.

درباره مسئله «رایینسون کروژوئه» و ایراد شماره ۹، اشکال بیکر و هکر با توجه به فرآیند تفسیر کریپکی و هدفی که دارد منتفی است. کریپکی به صراحت می‌گوید از میان تفسیرهای رایج، «تفسیر جامعه-محور» را انتخاب کرده تا نمونه‌ای خوب برای تصویر شرایط به‌وجودآمدن معناها، در دست داشته باشد.

در مورد اشکال شماره ۱۰ هم در متن تفسیر کریپکی، ریشه توافق در «صورت زندگی» است و ساختار وجودی همین «صورت زندگی» امکان شرایط معقول داشتن برای پیروی از قاعده را منتفی کرده است.

در این جا می‌توانیم بر اساس آن چه گرامر واژه و مفهوم در ادبیات تفکر ویتگنشتاینی نامیده می‌شود و الهام از مدخل استنفورد درباره شکاکیت (Klein, 2015: 3) دو مفهوم از واژه «شک» در نظر بگیریم:

(۱) گرامر مفهوم واژه «شک» در زبان فلسفه سنتی و متداول؛

(۲) گرامر مفهوم واژه «شک» در زندگی عرفی و روزمره.

کاربردی که مفهوم «شک و تردید» در زبان فلسفه متداول دارد، مفهومی «فنی-فلسفی» است و در مقابل یقین و اطمینان مورد نظر معرفت‌شناسی سنتی قرار می‌گیرد، مفهوم «معرفت» در این زبان، بنیان‌های به ظاهر محکم واقعی و خودبنیانی دارد که در این جهان فلسفی، جدا از کاربردهایش در جریان عمل زندگی روزمره و «صورت زندگی» پیش‌فرض گرفته شده است.

اما به لحاظ کاربرد «مفهوم شک» در «بازی‌های زبانی» مربوط به جریان روزمره زندگی، چه به لحاظ شک و تردیدهای معمول در جریان زندگی و چه به لحاظ پاسخ و راه‌حلی که برای برطرف کردن آن‌ها به کار می‌بریم. «واژه شک و تردید» از نظر ویتگنشتاین، چندبعدی است، کاربردهای متفاوتی دارد، به عنوان مثال، وقتی می‌گوییم: «سقراط شکاک است» معنایش همان است که حین کاربردش ظاهر می‌شود و به منظور کاربر زبان بستگی دارد. مثلاً، ممکن است این جمله را سه بار در جریان زندگی روزمره به کار ببریم و هر بار منظور و معنایی کاملاً متفاوت و حتی متعارض با معنای قبلی در نظر داشته باشیم، یک بار منظور این باشد که «سقراط به دوستانش اعتماد ندارد»، و یک بار این که، «وسواس دارد و هر کاری انجام می‌دهد، بارها آن را واری می‌کند» یا بار دیگر این که «سقراط به خودش اطمینان ندارد و اعتماد به نفس اش ضعیف است؛» همه این معناها کاملاً به این وابسته است که عبارت را در کدام «بازی زبانی» و «صورت زندگی» خاص مربوط به آن به کار برده باشیم.

ایلهام دیلمن معتقد است در فلسفه ویتگنشتاین، هر مفهومی که به کار می‌بریم در بازی زبانی خودش معنا دارد و در گرامرهای مختلف، شرایط مختلفی پیدا می‌کند (Dilma, 2002: 41-43).

خود ویتگنشتاین در باب یقین، به گرامر واژه «دانستن» درباره شناختِ کاربر زبان می‌پردازد و می‌گوید واژه «دانستن» در مورد گزاره‌هایی معنا دارد که بتوانند متعلق شک و شناخت ما قرار بگیرند، مثلاً گزاره‌هایی نظیر: «من دو دست دارم» مشمول شک واقع نمی‌شوند، یا: «چرا وقتی می‌خواهم از صندلی بلند شوم، خودم را قانع نمی‌کنم که هنوز دو پا دارم؟ چرایی وجود ندارد. این کار را نمی‌کنم، همین.» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۲، فقره: ۱۴۸) ول باید «بازی زبانی» ای در کار باشد تا بتوان درون آن بازی به چیزی شک کرد و «شکی که در همه چیز شک کند شک نیست.» (همان: ۴۵۰).

از این رو بنا به آنچه، ویتگنشتاین در فلسفه دوم، جای تلقی‌های قبلی نشانده و بر این مدار می‌چرخد که مبانی فلسفه سنتی و ایسم‌هایی که عادت داریم مبنای قضاوت قرار بدهیم از ریشه بیرون بیاورد، نسبت دادن انواع و اقسام شکاکیت یا نسبییت به او، نابه‌جاست.

بنابراین نمی‌توان «ویتگنشتاین» را به لحاظ کاربردی که مفهوم «شک» در زبان فلسفه سنتی دارد و در مقابل مفهوم «یقین» قرار می‌گیرد، «شکاک» محسوب کرد، چون پیش‌فرض‌های به‌ظاهر محکم یقینی را که در این جهان فلسفی، جدا از کاربردهای متنوع‌اش در جریان عملی و «صورت‌زندگی» فرض گرفته شده، زیر سوال می‌برد و نمی‌پذیرد. آنچه کریپکی روی آن تأکید می‌کند و در این‌جا باید شکل جدیدی از مفهوم «شکاکیت» در نظر بگیریم^{۵۵} منظور کاملاً متفاوتی است. به عبارتی این‌جا، دو واژه «شک» در فلسفه سنتی و «شک» ای که کریپکی به ویتگنشتاین نسبت می‌دهد، با هم اشتراک لفظی دارند. کوش با اشاره به مفهوم «بیمار ویتگنشتاینی» به نکته بسیار مهمی اشاره می‌کند که الهام‌بخش پاسخ به مسئله است، هر چند نتیجه‌ای که قرار است به دست

تحلیل تفسیر کریپکی از «عدم تعیین معنا»... (مژگان خلیلی و علی اکبر احمدی افرمجان) ۲۷

بیاید با نتیجه نهایی جامعه-محور کوش کاملاً متفاوت است.

۴-۳-۲. مفهوم «فلسفه» و «کار فلسفی» از نگاه ویتگنشتاین دوم^{۵۶}:

ویتگنشتاین می‌گوید: «فلسفه کار دیگری جز این ندارد که با نشان دادن آن چه بامعناست، معضلات فلسفی را حل یا منحل کند» و یا «کار فلسفه» تعیین همان مرز بامعنا و بی‌معنایی است که مقدم بر هر تجربه‌ای، پیش‌فرض درستی و نادرستی کلام ما قرار می‌گیرد. «و اگر از ویتگنشتاین بپرسیم چرا با داشتن تاریخ فلسفه‌ای دور و دراز هنوز هم اسیر مسئله تعیین ملاک معنا هستیم؟ جواب‌اش این است: «چون هنوز «زبان» مان به شکل سابق مانده و خلط شباهت‌های گرامری، آن را اسیر ابعاد گمراه‌کننده‌اش نگه داشته است.» (Hacker, 1998: 5-14).

بنابراین هدف محوری فلسفه دوم ویتگنشتاین، زنده کردن «پرسش»‌هایی است که به‌خاطر سوءفهم‌های ناشی از کاربرد زبان، آن‌ها را از یاد برده‌ایم. با همین نگاه است که ویتگنشتاین باور رایج ما درباره ماهیت «معنا» را از نوع همان اسارت در دام واژه‌هایی قدرت یافته و ارمغان فلسفه سنتی می‌بیند و از آن به زندانی شدن مگس در بطری تعبیر می‌کند و می‌گوید برای خروج و رهایی، باید به درمانی از نوع فلسفه‌ورزی اصیل روی آورد که همین پیام اگر خوب دریافت شود، شاید از نظر هر متفکر دیگری نیز در جایگاه کریپکی، نیازمند بازگشت به پرسش‌های عمیق انسانی، اما با رویکردی جدید و سبکی امروزی باشد، تا بتواند راهش را از زبان متداول جدا کند!

ما باوری قبلی و پنداشته‌ای فلسفی داریم که می‌گوید: «اعتبار یک معنا به متعین بودن آن است» و همیشه دنبال یک ملاک «واقعی صدق و کذب‌بردار» ثابت برای آن بوده و یا به‌ظاهر، ملاکی با این ویژگی‌ها برای آن داشته و دچار توهم زبانی بوده‌ایم.

ویتگنشتاین می‌گوید:

«هدف ما یک بازنمایی تطبیقی، بازبینی و معاینه از همه کاربردها و نمونه‌های گرامری آن عباراتی از زبان است که از نظر فلسفی منشأ مشکل می‌شوند ... این بازبینی باید به قلمرو وسیعی توسعه پیدا کند، چون ریشه‌های اندیشه‌های ما تا فرسنگ‌ها پیش می‌روند» (Z. 273).

ویتگنشتاین نمی‌پذیرد که ما در فلسفه به شناخت جدیدی می‌رسیم، در واقع او این پیش‌فرض ما را که «فلسفه رشته‌ای معرفت‌بخش است» زیر سوال می‌برد. به باور او، شباهت‌های گرامری جمله‌های زبان، تفاوت عمیق منطقی آن‌ها را می‌پوشاند، ما را فریب می‌دهد. او می‌نویسد: «افسون زبان، قوه فهم ما را به بند کشیده و همه تلاش فیلسوف برای رهاشدن از این بند است.» (PI: 109).

فلسفه از نظر ویتگنشتاین، دو جنبه دارد:

۱) جنبه سلبی آن که به نوعی درمان بیماری‌های عقل است که به خاطر درهم آمیختگی مفاهیم در شبکه زبان ایجاد شده و مشکلات فلسفی را به وجود آورده و نباید تصور کرد که این جنبه سلبی؛ تخریبی است.

۲) و اما جنبه ایجابی فلسفه؛ بازنمایی آشکار منشأ و آن بخش‌هایی از زبان است که آشفتگی‌های مفهومی را ایجاد می‌کنند (PI:122). ما دید روشنی از کاربرد واژه‌هایمان نداریم و بازنمایی روشن، قواعد کاربرد واژه‌ها را آشکارا، در معرض دید قرار دهد؛ بنابراین: «مسائل فلسفی نه با کشف مطالب نو، بلکه با مرتب کردن و نظم‌دادن به آنچه از قبل می‌دانستیم، حل می‌شوند» (PI:109).

۵. تحلیل تفسیر کریپکی و «عدم تعین معنا» از منظر شکاکیت

بحث را از تأکید کریپکی روی این مسئله شروع می‌کنم که اصرار دارد تفسیر او شرحی مطابق با فلسفه دوم ویتگنشتاین نیست، بنابراین برای صورت‌دهی به پرسش ورودی

تحلیل تفسیر کربیکی از «عدم تعین معنا»... (مژگان خلیلی و علی اکبر احمدی افرمجان) ۲۹

بحث، باید پرسیم که:

هدف اصلی کربیکی از جدا کردن مسئله مهم «معنا» از مباحث فلسفه ویتگنشتاین و تفسیر آزاد آن در قالب استدلالی معین چیست؟

روشن است اندیشمندی در شأن کربیکی که لقب «بزرگترین فیلسوف زنده» را یدک می‌کشد، از سر بی تجربه‌گی به تفسیری دگرگون از متن یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان قرن بیستم نمی‌پردازد و اگر اصرار دارد روش استدلالی‌اش را حفظ کند و با واری مسئله‌ای مهم جدا از متن، همزمان به عمق موضوعی برود که قالب‌های تنگ استدلالی را بر نمی‌تابد، باید هدف مهمی در سر داشته باشد.

هدف کربیکی آگاهانه یا ناآگاهانه، براساس فلسفه‌ورزی ویتگنشتاینی، شکل گرفته و با دقتی که روی استخراج مسئله‌ای محوری «ملاک معنا» و تحلیل آن در دو بخش سلبی و ایجابی دارد، نشان از درک این پیام فلسفی ویتگنشتاین دارد که می‌گوید: «فلسفه کار دیگری جز این ندارد که با نشان دادن آن چه بامعناست، معضلات فلسفی را حل یا منحل کند.» او در عمل به تعبیر ویتگنشتاین از کار «فلسفه» مصداق بیرونی می‌بخشد. از این منظر شاید پاسخی قابل تأمل برای پرسش ورودی پیدا کنیم، اگر هدف کربیکی این باشد که به بنیان اصلی زبان فلسفه سنتی طوری حمله کند که توجه همه را جلب کند. پس در پاسخ پرسش باید بگوییم:

هدف کربیکی این است که بگوید: «معنا وجود ندارد!»

نه تنها کربیکی، هر متفکری دیگری هم که مخاطب پیام فلسفی ویتگنشتاین قرار می‌گیرد؛ اگر بخواهد به آن پاسخ مثبت بدهد باید به بنیان زبان فلسفه رایجی که نگرش ما به هستی را سال‌های طولانی است در بند توهم نگه داشته، حمله کند. از این منظر، کربیکی در تفسیر خود، دنبال این نیست کشف کند «معناها تحت چه شرایطی به وجود می‌آیند؟» و نمی‌خواهد ملاک معناداری را کشف کند و یا بعد از نشان دادن عدم

تعیین معنا، دنبال راهی برای متعین کردن آن بگردد. چون با درک پیام ویتگنشتاین، «معنا» را چندوجهی می‌بیند. مسئله او این است که با کدام تأکید، باور مستحکم و پندار جابخوش کرده ما را از «ملاک معناداری» به چالش بکشد و پایه‌هایش را به لرزه دریاورد. بر این اساس کریپکی دو کار بزرگ انجام داده است:

(۱) پیش‌فهمی ریشه‌دوانده و کل پندار مستحکمی را که تا کنون بنیان زبان و فهم فلسفی ما در شکل سنتی بوده و به آسانی به لرزه در نمی‌آمد، تخریب می‌کند؛ با هدف خودآگاهی به یقینی پوشالی که حکم همان بطری تنگی را داشته که از چارچوب شکننده‌اش خبر نداشتیم و نمی‌دانستیم، هویتی جز دالانی از هزارتوی واژه‌های قدرت‌یافته و خارج از «صورت زندگی»‌اش، نداشته است.

(۲) پذیرش عبور از این یقین شبح‌وار و ورود به وضعیت جدید؛ یعنی قرارگرفتن در وضعیت «شکاکیت جدید»، که هنوز در آن به درک فلسفی معنا و زبان درون صورت زندگی‌اش نرسیده‌ایم. بنابراین روشن است این نوع «شکاکیت جدید» در مقابل «یقین فلسفی» رایج قرار می‌گیرد.

«شک» این‌جا نوعی داروی فلسفی تلقی می‌شود که کریپکی آن را در قالب «پارادوکس» شکاکانه‌اش، برای درمان بنیان بیمارِ کلیتِ باور فلسفه سنتی ما به عنوان شکل جدیدی از شکاکیت فلسفی مطرح می‌کند.

اگر کریپکی با مجموعه «توافق، شرایط بیان‌پذیری و صورت زندگی» به پارادوکس شکاک‌اش جواب شکاکانه می‌دهد (که در واقع جواب نیست و گرنه اصرار نداشت آن را غیرمستقیم بنامد) فقط برای نشان دادن این است که خودآگاه شویم. آن‌چه بنیان معنا می‌دانیم در واقع وجود ندارد و ما برخلاف ملاکی که برای آن فرض گرفته‌ایم، داریم در عمل، با شرایط غیرواقعی دیگری به نام توافق زندگی می‌کنیم.

بنابراین اگر کریپکی در بخش اول تفسیرش به جنبه سلبی فلسفه از نظر ویتگنشتاین

تحلیل تفسیر کربیکی از «عدم تعین معنا»... (مژگان خلیلی و علی اکبر احمدی افرمجان) ۳۱

می‌پردازد و تلقی رایج از بنیان معنا را تخریب می‌کند؛ در بخش دوم تفسیرش، فقط می‌خواهد به هدف نمایان کردن جنبه ایجابی با مجموعه «توافق، شرایط بیان پذیری و صورت زندگی» دنبال بازنمایی روشن، از وضعیتی باشد که در آن زندگی می‌کنیم؛ تا با همان ارائه ترتیب تازه‌ای از قواعد کاربرد واژه‌ها، آن‌ها را آشکارا، در معرض دید قرار دهد. به عبارتی قصد اصلی کربیکی این است نشان دهد؛ با این تلقی رایج فلسفی که از معنا داریم نمی‌توانیم به پرسش ساده او جواب بدهیم. بنابراین کربیکی دنبال پیدا کردن راهی برای کشف تعین معنا نیست، بلکه اصرار دارد، واقعیت آن‌چه را که در زندگی ما جریان دارد؛ توصیف کند.

موضع مخالف اکثر مفسران چه درباره «پیروی قاعده» و چه درباره «برهان زبان خصوصی» به خاطر نادیده گرفتن وام‌گیری خاص کربیکی از روش فلسفه‌ورزی ویتگنشتاینی و نیز نقش «صورت زندگی» در رد امکان الگوی خصوصی پیروی از قاعده، به عدم دریافت مقصود اصلی او منجر شده است. در مورد «برهان خصوصی» دیدیم که مفسران مشهور روی به چالش کشیدن بنیاد نادرست شناخت فلسفی دوره معاصر از طرف ویتگنشتاین و تمرکز روی خوانش‌های فردگرایانه و جامعه‌محور تمرکز دارند و از آن دید کلی‌ای که کربیکی گویا قصد دارد با اجابت دعوت ویتگنشتاین، به دست بدهد، غافل می‌شوند. به نظر نمی‌آید کربیکی هم با تفسیری که از منظری دیگر برهان خصوصی را نقد بنیاد فلسفه مدرن می‌داند مخالفتی داشته باشد؛ اما از آن‌جا که قبول دارد، «معنا» می‌تواند ذهنی و درونی باشد و نیز شاید برای دوری از عواقب رد آن^{۵۷}، دست به تفسیر دیگری از این برهان می‌زند که هم مشکلات رد معنای ذهنی را ندارد و هم به روشی که آن را در یک استدلال به «پیروی از قاعده» پیوند می‌زند، او را به هدف اصلی‌اش می‌رساند.

اگر کربیکی موفق شده باشد نشان بدهد «عدم تعین معنا» بسته به خاصیت خلاقانه بستر زبان درون تنوعی نامحدود، یک روال است، به هدف‌اش رسیده است؛ چون از این‌جا، راه برای درک حقیقت «معنا» باز می‌شود و درمی‌یابیم که «معنا» خود ناشی از نسبتی

خاص بین زبان و واقعیت است که با هم درون شرایط بیرون آمده از «صورت زندگی» هستند و همین به گرامر آن، بعدها می‌تفاوت می‌بخشد. به عبارتی «معنا» در جریان زندگی عملی ما، کاربردهای متنوع دارد که فقط در یکی از این کاربردها می‌تواند به معنای متعین به کار برود و ما نمی‌توانیم گرامر این یک کاربرد مشخص را به سایر گرامرها و کاربردهای آن تعمیم بدهیم.

نتیجه‌گیری

تفسیر کریپکی از چند لحاظ قابل اعتناست؛ اول به لحاظ خود هیاهویی که در واکنش به آن راه افتاده که خبر از دستاوردِ پر دامنه‌اش می‌دهد. دوم به لحاظ موشکافی‌ها درباره «زبان خصوصی» ویتگنشتاین که بازار بحثی داغ شده است و سوم واداشتن متفکران بزرگی نظیر بیکر و هکر برای وارسی پژوهش‌ها و خروجی با ارزش پرونده تحقیق شان که جدا از نقد کریپکی، نکات عمیقی را در دسترس پژوهشگران گذاشته و بالأخره توجهی خاص به مسئله معناداری ویتگنشتاین که به لحاظ دقت به ریشه موضوع و ارائه آن در قالب استدلالی منسجم، آن را در ردیف تفاسیرهای درخشان ویتگنشتاین قرار می‌دهد.

همه آن چه گفتیم در کنار منش طرح مسئله‌اش، که دنباله‌رو فلسفه‌ورزی ویتگنشتاینی است؛ بعدی دیگر از تفسیر او را نشان می‌دهد، این که چه طور با وام‌گیری از ویتگنشتاین، مسئله‌ای عمیق را با مثالی ساده طرح می‌کند تا همچنان مخاطب‌اش را به عمق یک فلسفه‌ورزی اصیل؛ یعنی پرسیدن پرسش‌هایی ساده، اما عجیبی وادارد که ممکن است جوابی برایشان نباشد. استدلال شکاکانه او هم، از زبان شکاک مخاطب‌اش مطرح می‌شود تا به روش سحرآلود ویتگنشتاینی معلوم نباشد آیا آن چه گفته می‌شود نظر خود کریپکی است یا شکاک‌اش.

به نظر نمی‌آید که کریپکی هم باور داشته باشد، ویتگنشتاین به معنای سنتی کلمه،

شکاک است؛ اما مسئله‌ای که با متن او پیدا کرده است به شک در بنیادی‌ترین بنیان برای شناخت در فلسفه سنتی منجر شده که تمام مسائل دیگر ویتگنشتاین را در جهت پاسخ آن می‌بیند و به نظر می‌رسد بر این باور است که نحوه بروز و ظهور صورت زندگی به لحاظ شناختی قابل توضیح نیست و بر اساس همین تلقی است که تأکید می‌کند لازم نیست ما همه یک درک یکسان از یک مفهوم داشته باشیم و توافق بر سر معنای آن، کافی است. چون مفهوم «صورت زندگی» را، «پیشازبانی» و «پیش‌شانظری» و مفروض «معنا» در نظر می‌گیرد. بر این اساس کربیکی با تحلیل «معنا» از آن جهت که تحت تأثیر ویتگنشتاین قرار گرفته و برایش مسئله ایجاد کرده نشان می‌دهد که:

- ۱) ماهیت «معنا» یک «توافق عام» است؛
- ۲) «توافق عام» همان قواعدی است که مفاهیم با آن، در کاربردهای مختلف و در یک مشارکت جمعی درون زمینه خاصی از «صورت زندگی» با هم نسبت پیدا می‌کنند؛
- ۳) «صورت زندگی» عامل تعیین کننده شکل‌گیری «معنا» و بنیان «بازی‌های زبانی» و «توافق» است؛
- ۴) گرامر مفهوم «معنا» بنا به ساختار وجودی «صورت زندگی»، ابعاد متنوع پیدا می‌کند؛
- ۵) تلقی قبلی و فلسفی ما از «معنا» یک کاربرد جدا شده در جهان فلسفی متداول سنتی و بنا شده بر یک یقین ثابت ذهنی جدا از «بازی زبانی» در جریان «صورت زندگی» عملی بیرونی بوده است؛
- ۶) «معنا» طبق ابعاد منطقی گرامر واقعیت‌اش فقط در یکی از کاربردها می‌تولند به معنای متعین به کار رود؛
- ۷) نمی‌توانیم گرامر کاربردهای مختلف یک مفهوم را خلط کنیم و یک کاربرد

خاص «معنا» را به سایر کاربردهای آن تعمیم بدهیم.

پی‌نوشت‌ها

^۱ Saul Kripke (۱۹۴۰).

^۲ Kripkenstein کریکنشتاین، شخصیت فیلسوف مدافع استدلال شک‌گرایانه‌ای است که کریپکی به ویتگنشتاین نسبت می‌دهد.

^۳ Wittgenstein on Rules and Private Language

^۴ پیتر هکر بخش قابل توجهی از عمر آکادمیک خود را صرف پژوهش دربارهٔ فلسفه ویتگنشتاین کرده و دستاورد با ارزشی را در این باره با همکاری گردن بیکر (Gordon Baker) از خود به‌جا گذاشته است.

^۵ Martin Kusch.

^۶ سبک فلسفی پژوهش‌های ویتگنشتاین، مت‌سامیز است، نگاه کنید به: (McGinn, ۱۹۹۷: ۹-۳۰).

^۷ Semantic Skepticism Paradox

^۸ Private language argument

^۹ Skeptical paradox

^{۱۰} Rule-following

^{۱۱} از نظر کریپکی، تصور رایج دربارهٔ برهان زبان خصوصی باعث شده برخی قطعات مهم مثل ۲۵۸ و ۲۶۵، در ادامهٔ شماره ۲۴۳ برای این مفسران مبهم بماند و فکر کنند تفسیر

تحلیل تفسیر کریپکی از «عدم تعین معنا»... (مژگان خلیلی و علی اکبر احمدی افرمجان) ۳۵

این قطعه‌ها، کلید فهم «زبان خ صو صی» است؛ در حالی که باید آن‌ها را با توجه به قطعات قبل از این، بخوانند: (WRPL: 2-3).

^{۱۲} با الهام از: (Morris, 2007: 92-93).

^{۱۳} Language game

^{۱۴} کریپکی این واژه جدید را با نماد \oplus جعل می‌کند؛ برای ا اشاره به معنای جدیدی از عملیات جمع در ریاضی که چون تا به حال کاربرد عام نداشته؛ برای ما معنا ندارد اما برای شکاک کریپکی، معنا دارد چون او قبلاً از آن استفاده کرده و با این راه کاربرد جمع، انس دارد.

^{۱۵} Arbitrary

^{۱۶} Truth condition

^{۱۷} Assertability Condition

^{۱۸} ویتگنشتاین، تأکید می‌کند کاربرد کلمه در شرایط روزمره بهنجار، به آن قدرت معیار قرار گرفتن و توانایی تعیین قاعده می‌دهد. نگاه کنید به: (PI: 142).

^{۱۹} Regular Use

^{۲۰} Custom

^{۲۱} برای مطالعه این معیارها و پاسخ کریپکی نگاه کنید به: (WRPL: 19-33). همچنین نگاه کنید به: (Preti, 2003: 80-81).

^{۲۲} Relativist Skepticism

^{۲۳} Deniability

^{۲۴} Objective

^{۲۵} Intersubjective

^{۲۶} David Pears (۱۰۲۱ – ۲۰۰۹)

^{۲۷} the center-piece

^{۲۸} Ostensive definition: تعریف اشاری یعنی تعریف کردن و شناساندن یک واژه به صورت جزئی و درمقابل تعریف به جنس و فصل؛ از راه نشان دادن و اشاره به مصداقش در بیرون و واقع؛ با استفاده از کلمه‌های اشاره «این» و «آن». مثل: «این یک فیل است.» یا «آن رنگ، قرمز است.» نگاه کنید به: (Glock, 1996: 274).

^{۲۹} نگاه کنید به: بند ۲۵۸ پژوهش‌ها.

^{۳۰} کریپکی برای ترسیم بیش‌تر تفسیرش، ساختار پژوهش‌های فلسفی را به سه قسمت تقسیم‌بندی می‌کند که مورد مناقشه قرار گرفته: (WRPL: 78-86).

^{۳۱} Gordon P. Baker

^{۳۲} P. M. S. Hacker

^{۳۳} و نیز نگاه کنید به: (Hacker, ۱۹۹۷: ۳-۱۴).

^{۳۴} Martin Kusch

^{۳۵} A Sceptical Guide to Meaning and Rules Defending Kripke's Wittgenstein. p: ۲۳۷-۲۶۳.

^{۳۶} Cora Diamond; Review of Baker and Hacker. (۱۹۸۵). Philosophical Books ۲۶, ۲۶-۹, esp. ۲۷, qtd in DWRPL: ۲۳۷.

^{۳۷} Meredith Williams. (۲۰۰۱). Review of P. M. S. Hacker, Connections and Controversies Oxford: Oxford University Press. qtd in DWRPL: ۲۳۷.

تحلیل تفسیر کریپکی از «عدم تعیین معنا»... (مژگان خلیلی و علی اکبر احمدی افرمجان) ۳۷

Heal, 1984:) Jane Heal نقد بیکر و هکر را ناخوشایند و بی ادبانه دانسته است (۲۶۶: ۳۱۰).

Edward Craig، معتقد است تف سیر کریپکن شتاین خواه خوانش درستی از ویتگنشتاین باشد خواه نادرست، سطح بحث درباره مسئله پیروی از قاعده را به لحاظ محتوا و وضوح بخششی بسیار ارتقاء داده و نقد بیکر و هکر، تنها کاری که کرده این بوده؛ دوباره سطح این موضوع را پایین بیاورد (DWRPL: 237).

^{۴۰} Wittgenstein and Skepticism

^{۴۱} Wittgenstein's patient

^{۴۲} Facts and superfacts

^{۴۳} The link between PI § ۱۹۸ and § ۲۰۱

^{۴۴} همان جنبه سلبی و ایجابی فلسفه از نظر ویتگنشتاین.

^{۴۵} Rational Reconstruction

^{۴۶} PI: ۱۹۹, individualists versus communitarians

^{۴۷} PI: ۲۰۲ and practices

^{۴۸} the history behind PI §§ ۲۰۱-۲

^{۴۹} the "real" private language argument

^{۵۰} Robinson Crusoe

^{۵۱} Eike von Savigny

^{۵۲} Agreement

^{۵۳} Truth and assertability

^{۵۴} برای مطالعه بیشتر تر: (Luntley, ۲۰۰۳: ۵۲-۹۶).

Luntley. (۲۰۰۳). Wittgenstein: Meaning and Judgment. P: ۵۲-۹۶.

^{۵۵} نگاه کنید به: (WRPL: 8&9).

^{۵۶} یکی از بهترین درک و دریافت‌ها از دیدگاه ویتگنشتاین درباره‌ی فلسفه، به قلم هکر در جلد سوم شرح او با همکاری بیکر بر پژوهش‌های فلسفی ویتگنشتاین نوشته شده که در کتابی خلاصه هم با عنوان Wittgenstein: on human nature آمده، عنوان حاضر یعنی «مفهوم و کار فلسفی از نظر ویتگنشتاین دوم» را با الهام از فصل اول این کتاب نوشته‌ام. ترجمه فارسی این کتاب خلاصه نیز در دسترس است؛ موقع استفاده از متن اصلی، گاهی ترجمه فارسی را نیز مد نظر قرار داده‌ام: (Hacker, ۱۹۹۸: ۵-۱۴).

^{۵۷} نفی تجربه ذهنی و خودآگاهی درونی ذهن بنیاد.

فهرست منابع

ویتگنشتاین. لودویگ. (۱۳۹۲). *در باب یقین*. ترجمه مالک حسینی. تهران: هرمس.

Baker, Gordon P. Hacker, P. M. S. (۱۹۸۴). *Scepticism, Rules and Language*. Oxford: Blackwell.

Diman, Ilham. (۲۰۰۲). *Wittgenstein's Copernican Revolution (The Question of Linguistic Idealism)*. PALGRAVE.

Glock, Hans-John. (۱۹۹۶). *A Wittgenstein Dictionary*: Black Well.

Hacker, P. M. S. (۱۹۹۸). *Wittgenstein: on human nature*. Publisher: Phoenix. P: ۵-۱۴.

تحلیل تفسیر کریپکی از «عدم تعین معنا»... (مژگان خلیلی و علی اکبر احمدی افرمجان) ۳۹

- Hacker, P.M.S. (۲۰۰۱). *Wittgenstein: Connections and controversies*. Oxford: Clarendon press.
- Hacker P.M.S. & B. (۱۹۹۷). *Wittgenstein on Human Nature*. London: Phoenix paperback.
- Klein, Peter. (۲۰۱۵). *Skepticism*. First published Sat Dec ۸, ۲۰۰۱. Stanford. <https://plato.stanford.edu/entries/skepticism/#AcaSke>
- Kripke, A. Saul. (۱۹۸۲). *Wittgenstein on Rules and Private Language*. Massachusetts: Harvard Cambridge.
- Kusch, Martin. (۲۰۰۶). *A Sceptical Guide to Meaning and Rules Defending Kripke's Wittgenstein*. Chesham England: Acumen: DWRPL.
- Magee, Bryan. (۲۰۰۱). *The Great Philosophers, An Introduction to Western Philosophy*. Oxford: Oxford University.
- McGinn, Marie. (۱۹۹۷). *Wittgenstein and the Philosophical investigations*: Routledge, p: ۹-۳۰.
- Morris, Michael. (۲۰۰۷). *An Introduction to the Philosophy of Language*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Pears, David. (۱۹۸۸). *The False Prison: A Study of the Development of Wittgenstein's Philosophy*. Vol: ۲. Oxford University Press.
- Preti, Consuelo. (۲۰۰۳). *On Kripke*. Publisher: Cengage Learning.
- Stern, D. G. (۱۹۹۵). *Wittgenstein on Mind And Language*. New York: oxford university press.
- Wittgenstein, Ludwig. (۲۰۰۹). *Philosophical Investigations* (en face German-English edition). Translated b G. E. M. Anscombe, P. M. S. Hacker and Joachim Schulte: Wiley-Blackwell: PI.
- Wittgenstein, Ludwig. (۱۹۷۰). *Zettel*. Translated G. E. M. Anscombe. G. E. M. Anscombe, G. H. von Wright. (eds.). California: University of California Press (Z).